

تقدیم به مادران داغدار میهنم.
بهار که می شود آسمان با اشک شادمانی غبار غم را از رُخ زمین می شوید.
گل های رنگارنگ نقاب خاک را پس زده با چهره های دل فریب خود بروی آدمیان لبخند
می زنند و آمدن بهار را شادباش می گویند.
پروانه های زیبا با بالهای ظریف خود گرد گلهای به رقص در می آیند.
شکوفه های قشنگ در شاخه های درختان جلوه گری آغاز کرده و دل از جنبه گان می
ربایند. طبیعت از نو جوان می گردد.

خلاصه همه شادمان اند و در تکاپوی زندگی بهتر. ولی افسوس که اندوه دل دردمند مرا
درمانی نیست و غم جانکاهم را پایانی. بناچار در گوشه ای نشسته و اشک ریزان در رثای
تو ای حاصل بناحق برباد رفته خرمی زندگی ام، این شعر را سروده ام.

بهار می شود اما تو ای امید دلم
دگر به کلبه محزون من نمی آیی
ز حال مادر پیرت خبر نمی گیری
به پرسش دل پُر خون من نمی آیی
بهار می شود از خون ناحق تو شهید
هزار لاله خونین ز خاک می روید
بجای چشمه چشم من ابر فروردین
رُخ مزار ترا با سرشک می شوید
دریغ و درد که نابخردان بی فرهنگ
مرا ز تو و ترا هم ز من جدا کردند
مرا همیشه گرفتار داغ هجرانت
ترا به جرم وطن خواهی فدا کردند
بهار می شود، اما بهار رفته من
چگونه بی تو دگر یاد نوبهار کنم
چگونه زنده بمانم در این جهان خراب
دلم گرفته خدایا بگو چکار کنم
افتخار کاظمی (اطمینان)